

کزکردگی، صیغه، رهبری:

کزکردگی و بیزاری اجتماعی عارضه ایست که در جامعه در حال همگانی شدن است. این عارضه از جهات گوناگون در خور بررسی و تشخیص درمان است. پرسشی که در این باره شده است را از یک جهت بررسی می کنیم:

۱ - در ایران امروز، حالت بی تفاوتی در حال دگرذیبی به حالت بیزاری و کزکردگی است. این حالت بخصوص در میان جوانان عمومیت پیدا می کند علت آن چیست و درمان آن کدام است؟

کزکردگی اجتماعی را عوامل چندی دست به دست هم می دهند و پدید می آورند. هرگاه بی تفاوتی باشد در حال تحول به بیزاری و کزکردگی است گویای این واقعیت است که جامعه، خاصه بخش جوان آن از یافت شدن راه حل در نظام سیاسی - اجتماعی کنونی ناامید گشته است. و نیز دریافته است که بی تفاوتی او را از زیر فشارهای طاقت شکن نمی رهاوند. کوشش ها کرده است تا مگر امیدی ایجاد کند اما کوششهایش به شکست انجامیده اند. برای مثال، از ۲ خرداد ۷۶، تا ناامید شدن از تحول رژیم از درون، برای اکثریتی که به حکومت « اصلاح طلبان » دل بستند و از آن پس، برای اقلیتی که به « مردی از توده مردم » امید بستند و اینک به ناامیدی رسیده اند، تا امروز، دوران امید بستن به تحول از درون بوده است. اینک که جامعه از دنیای مجازی بیرون می آید، لاجرم در پی راه حلی می شود که او را از بن بست خارج کند. بدین قرار، بیزاری و کزکردگی هرگاه بلحاظ ناامیدی از وجود راه حل در نظام سیاسی - اجتماعی کنونی باشد، می تواند به جنبشی با اندیشه راهنمای آزادی با هدف نظامی سیاسی - اجتماعی باز، سر باز کند. از این رو است که حمله های زورپرستان به نمادهای زندگی آزاد و مستقل و در رشد، روزمره شده اند. این حمله ها دو هدف را دنبال می کنند:

۱/۱ - هدف اول از ارزش انداختن استقامت است. در حقیقت، از لحاظ حیات ملی، استقامت ارزش اول است. به نظامی که قائمه آن زور است "نه" گفتن و بر سر بازیافت استقلال و آزادی ایستادن و تا رسیدن به هدف، کوشیدن، استقامت همین است و بدین استقامت است که ایرانیان توانسته اند به حیات ملی خود ادامه دهند. امروز، بیشتر از هر زمان، ایران به این استقامت نیاز دارند. در همین منطقه، ملت های دیگری نیز وجود داشته اند که استقامت را ارزش اول نمی شناخته اند.

از زمان اسکندر که بنا بر داستانی تاریخی، ارسطو روشی را برای از میان بردن روحیه مقاومت و بی ارزش کردن استقامت به وی پیشنهاد کرد، تا دورانی که دو قدرت روس و انگلیس در مرزهای شمال و جنوب کشور حضور یافتند و ایران زیر سلطه شد، فراماسونها به این عنوان که ایرانی می باید تا مغز استخوان فرنگی بشود، شرط فرنگی شدن را "خود را بدون کمترین مقاومت در اختیار غرب گذاشتن" تبلیغ کردند و می کنند. ملاتاریا از جهت دیگری در پی ارزش کردن استقامت است و آن از جهت معنادار کردن مردم، خاصه جوانان به اطاعت از قدرتی با صیغه و رنگ دینی است.

هر دو گروه تیشه به ریشه موجودیت ایران می زنند. چرا که در کشوری با موقعیت ایران، ادامه حیات ملی در استقلال و آزادی و رشد، بدون ارزش اول شدن استقامت، ناشدنی است.

۱/۲ - بی ارزش کردن استقامت بدون بی اعتبار کردن آسوه های استقامت میسر نیست. از این رو، بهمان نسبت که جامعه ایرانی از وجود راه حل در رژیم حاکم و زورمداریهای رقیب ناامید تر می شود و به جستجوی راه حل دیگری بر می آید، بنا بر این، نیاز به استقامت به مثابه ارزش، پیدا می کند. و از طرف دیگر حمله های تبلیغاتی به آسوه های استقامت بیشتر و سازمان یافته تر می شود. فراماسونها، استبدادیان « روحانی » و غیر روحانی و زد و بند چپ ها با قدرتهای خارجی اعتبار باخته را اعتبار بخشیدن و، از راه فریب، نمادهای استقلال و آزادی را آذمهایی از نوع اعتبار باخته ها جلوه دادن و با ساخته های دروغ، این و آن زشت پنداری، یا زشت گفتاری، یا زشت کرداری را به آنها نسبت دادن، روشی است که از دیر باز بکار می رفته است و امروز بیشتر از هر زمان بکار می رود.

جامعه جوانی که در درون نظام سیاسی - اجتماعی کنونی از هر راه رفته به بن بست رسیده و آرمانها، بمثابه هدفهای دست یافتنی را هم هنوز نیافته است، آینده به جای خود، حال را نیز تاریک می بیند. از این رو، ناامیدی و کزکردگی او تشدید می شود.

فقدان آرمانها و ناامیدی و کزکردگی که بیار می آورد، پدیده ای جهانی است. اما مسئولیت آن برعهده نسل جوان است. چرا که نسل جوان سازنده آینده ای است که زمان زندگی او است. پس بر او است که در پی اندیشه راهنمایی شود که به او امکان دهد آرمانهای دست یافتنی را بجوید و روش تجربی را برای متحقق کردن آنها در پیش گیرد. نسلی که از تجربه بتربد، نسلی که اندیشه راهنما نجوید، مسئول تخریب خویش است. این نسل نباید تقصیر خویش را به گردن حتی استبداد حاکم و مستبدان بنهد. زیرا قدرت (= زور) آنها هیچ جز سرگردانی و اطاعت پذیری نسل جوان نیست. بیرون رفتن از حالت ناامیدی و کزکردگی نیز برعهده و در مسئولیت او است. چرا که می تواند ناامیدی از وجود راه حل در محدوده رژیم را به امید به راه حل بر اصول استقلال و آزادی و رشد بر میزان داد و و داد، بدل کند و به حرکت برخیزد. اگر جز این کند، کزکردگی چون خوره، با درد و رنج، از پایش در خواهد آورد. بیان آزادی را اندیشه راهنما کردن و آرمانها بمعنای هدفهای دست یافتنی را تعیین کردن و استقامت را ارزش اول شناختن و به استقامت برخاستن، کاری است که جوان را از ناامیدی و کزکردگی به امید و جنبش باز آورد.

۱ - حتما به اطلاعات می رسانند که چند سالی که از جنگ سپری شد، علاوه بر ابعاد مالی و جانی این پدیده، پس از فرونشستن غبار جنگ ابعاد گسترده تری از آن نمایان شد. فقر مالی و بحران هویت فکر میکنم از جمله عواملی بودند که به گسترش پدیده ای در ایران انجامیدند که اکنون دیگر خیلی راحت می توان آن را « فاجعه سکس » خواند. کمتر حیطة از روابط اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی و سیاسی مانده که از این فاجعه تاثیر نپذیرفته باشد. سکس پنهان در اکثر محصولات به اصطلاح فرهنگی این نظام به چشم می آید. گوشه ای از این مملکت نمانده که این بحران در آن به چشم نیاید. نگاه جنسی به زنان در تمامی شئون حکومت بیداد می کند. فقر و بیکاری و توزیع نا عادلانه ثروت در جامعه باعث شده است که دو دسته در این میان به متن فاجعه وارد شوند. عده ای که بدلیل نداشتن منابع کاری و کسب ثروت مشروع برای فرار از مصیبت فقر به خود فروشی و تن و روان فروشی روی آورده اند و عده کثیری که به دلیل نداشتن منابع ثروت و نبود انگیزه ای برای شرکت در تولید، صرفا به دنبال روش هایی برای گذران متفاوت هر روزه خود می گردند. آنچه به سلاخی کشیده می شود فرهنگ و اخلاق و اجتماع است. ۸۰ درصد خبر های صفحات حوادث، اختصاص به جرائم جنسی دارد. تجاوزات به زنان و دختران که حد آن از حدود یک جامعه با رفتارهای نرمال مدت هاست فراتر رفته و جنایاتی که در این میان اتفاق می افتد و صفحات را سیاه کرده تا خبر هایی که دخالت سپاه در قاچاق دختران این مرز و بوم

را گزارش می کنند - که البته هیچ نشریه ای جرات بیان این اسرار مگو را ندارد. همه بیانگر بحرانی است که فعلا حکومت قصد دارد آن را در زیر چادر و چارقد پنهان کند. چند وقتی است که مسئولان جمهوری اسلامی برای فرار از معضلاتی که این بحران در جامعه ایجاد کرده، راهکاری ارائه کرده اند: صیغه یا ازدواج موقت و به قول خودشان مته.

آقای بنی صدر اینگونه استدلال می کنند که این روش، جدای از فحشاست و راهکار اسلام برای رهایی از همین معضلات است. واقعا این روش در اسلام آزاد زیستی هم وجود دارد یا فقط در اسلام آقایان یافت می شود؟ اما قطعاً می دانم که در این نوع از ازدواج اثری از عشق انسانی که قوام دهنده بنیانی است که با ازدواج دائم شکل می گیرد نیست، روابط صرفاً برای کسب لذات جسمانی و ارضای نیازهای جنسی است که شکل می گیرد. و قطعاً روابطی هم که تنها بر این اساس شکل بگیرند نه تنها بحران را حل نخواهند کرد بلکه صرفاً باعث عمق دادن هر چه بیشتر به آن خواهند شد. ویرانی که فروکاستن روابط اعضای جامعه به این پستی بیار می آورد قابل تصور نیست. اما متأسفانه ستم بزرگ تری که اینان می کنند این است که این راهکارها را به اسم اسلام ترویج می کنند. چند آیه و روایت را مدرک کرده اند و فعلاً بصورت نیمه مخفیانه به ترویج آن پرداخته اند. شاهدیم که بخصوص بسیاری از زنان مشکل را در مراجع این احادیث و آیات (اسلام) می بینند و کار نابود سازی بنیان دین به این حیطه هم وارد شده است. ضمن پوشش از اطاله کلام، می خواستیم توضیحات شما را در باره این موضوع در اسلام بدانیم. البته اسلامی که از شما می آموزیم نمی دانم.

پاسخ به پرسش های پیشین، بخصوص پرسش سوم، معلوم کرد که حقوق موضوعه می باید نابرابری زن و مرد در برخورداری از حقوق ذاتی را به برابری بازگردانند. چنانکه زنان استقلال، از جمله استقلال مالی بجویند و بتوانند به استقلال، همسرگزینند. بنا بر این، ۱- درمان فقر مالی، فقر فرهنگی، فقر منزلت اجتماعی و فقر سیاسی، از جمله محرومیت از حق شرکت در اداره جامعه خویش، صیغه نیست. صیغه بمثابة انطباق خویش با این فقرها، فحشاء و از بدترین انواع فحشاء است. چرا که این کار یک تن و روان فروشی تنها نیست، همانطور که نوشته اید، عالی ترین ارزشها، عشق و تباه سازی باور و غفلت از حقوق ذاتی خویش نیز هست. باور راهنمایی که تن فروشی را مشروع و درمان فقرها می کند، نه تنها ضد اسلام است بلکه گزارشگر بی کفایتی مطلق حاکمان زورپرست و گرفتار سرطان فساد است. درمان این فقرها، به مسئولیت خویش را باز شناختن و شرکت در مبارزه پیگیر برای باز یافتن آزادی و استقلال و بنای جامعه ای باز و تحول پذیر است. زنان و مردان ایران می باید بدانند نخست آنها هستند که مسئولند. آنها که انطباق پذیری با وضعیت بسی ظالمانه ای را می پذیرند، حق ندارند خطای خویش را به پای اسلام بنویسند. در جامعه های غیر مسلمان نیز، آنها که انطباق با وضعیت ستمگرانه را می پذیرند، عمل خویش را به رهنمود این یا آن بیان قدرت که انسان را از کرامت و حقوق خویش خالی می کند، نسبت می دهند و توجیه می کنند. مرام مافیاهای سکس و مواد مخدر چیست؟ هر نام دینی یا غیر دینی که بر مرام آنها بنهند، واقعیت یکی است: انسان ها در برابر قدرت های سیاسی و مالی و اجتماعی و فرهنگی، مطلقاً ناتوانند و می باید خود را با شرائطی تطبیق دهند که قدرت معین می کند بر این انسانها است که بر خود، زبونی کشیدن از چرخ و فلک را روا نبینند و چرخ برهم زنند گر غیر مرادشان چرخد.

۲- بنا بر اسلام آزادی و بنابر تصریح قرآن، این زن است که شوهر بر می گزیند. برای این که این اختیار واقعی باشد، چنانکه یادآوری شد، می باید زن استقلال همه جانبه داشته باشد تا مستقل و آزاد، بروفق علاقه، همسرگزیند. بنا بر این، رژیمی که خود را اسلامی می داند، به جای ترویج صیغه بمثابة راه حل فقرها، می باید اسباب استقلال زنان ایران را فراهم آورد. ولی بجای آن، فقر می گسترد و فحشاء را درمان آن می کند. هم مردم ایران و هم رژیم حاکم، مسئول این فقر همه جانبه و فزاینده هستند. زیرا رژیم روش فسادگستری خویش را به اسلام نسبت می دهد و مردمی که چنین ستمی را تحمل می کنند، آن را به پای اسلام می نویسند. زیرا نمی خواهند مسئولیت خویش را بپذیرند و بر انحطاطی تا این اندازه خفت آور، عصیان کنند.

۳- به قول فوکو، دیکتاتوری سکس بر همه جامعه ها دارد حاکم می شود. رابطه جنسی « آزاد » که دختران و پسران بر اساس علاقه برقرار می کنند، ناپایدار و ازدواج ها کم دوام گشته اند. از مجموعه علتها یکی اینست که در جامعه های ثروتمند، سهم « جاذبه جنسی » در علاقه یافتن بیشتر از همه است. بعد از « جاذبه جنسی » نوبت به « جاذبه مالی » می رسد. با وجود این خشونت است که لطیف ترین احساس انسانی را نیز آلوده کرده است. بدان حد که رابطه « آزاد » و نیز رابطه همسری، در برابر همسر ربائی، دوام نمی آورند. افزون بر این، بخشی روز افزون از آسیبها و نابسامانی اجتماعی رابطه های کم دوام را نیز بر جامعه تحمیل می کند. بدین قرار، مشکل، یک مشکل جهانی و حاصل قائمه رابطه ها شدن قدرت است. « دیکتاتوری سکس » بخشی از دیکتاتوری سرمایه و رابطه ارباب و برده میان انسان و سرمایه سالاری است. پی آمد جهانی شدنی است که در سلطه ماوراء ملی ها بر نیروهای محرکه جهان ناچیز شده است. راه حل مشکل، در آزاد و تحول پذیر شدن جامعه ها و رها شدن انسان از سکس بمثابة قدرت، از سکسی است که در روابط اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و فرهنگی نقش یافته است. این آزادی در کنار استقلال مالی و سیاسی و فرهنگی، در شمار مهمترین آزادیها است که انسان خصوصاً زنان می باید از آن خود کنند.

۳- آقای بنی صدر عزیز

این پرسش را که جوابش برابرم بسیار حیاتی می باشد قبلاً از شما پرسیده ام. کتابی را که ارجاع فرمودید نیز خواندم. اما به پاسخ نرسیدم از شما خواهش دارم چنانچه برایتان مقدور باشد پاسخ را که فکر می کنم یکی از نیازهای جامعه کنونی ایران می باشد بیان کنید پیشاپیش از زحمت شما بسیار سپاسگزارم.

همانگونه که خود نیک می دانید "رهبر" در روند تحول ساختارهای بنیادین یک نظام استبدادی ساخت یافته، نقشی اساسی و غیر قابل انکار دارد و آن رهبری است، که همه را در کانون "وحدت" جمع می کند و بدین، وحدت را ابزار ساختن است که جامعه را در مسیر تحقق اهداف وضع شده، پیش می راند و هر چه اهداف متعالی تر باشند نیاز به این رهبر را مبرم تر می نماید. بدان حد که گاه بدون وجود رهبری شایسته، تداوم روند نیل به اهداف، غیر ممکن می شود و تا جایی پیش می رود که جریان انقلاب گاهی در جهت عکس برای رسیدن به خواسته های اساسی، در حرکت قرار داده می شود که در تمامی این مراحل رهبری خردمند، به ایفای نقشی درخور، لازم می آید. اما همانگونه که تجربه به ما می آموزد، در روند انقلابها، رهبران، چه روحانی، و چه غیر روحانی، خواسته، یا ناخواسته نقشی کارزماتیک می یابند و قول و فعلشان، چه در روند انقلاب و چه در دوران استقرار نظام تحول یافته مطلوب، سند رفتار اکثریت جامعه می شود. با وجود محاسن اندکی که می تواند در این شرایط حاصل آید، آقایی بس بزرگ نیز در آن نهفته است. بدان صورت که رهبر خود "می تواند" در بدترین شرایط، پوششی شود که برگستره حق و حقیقت گسترده می شود و براستی که خرق این پوشش هم کاری بس دشوار و پر هزینه است. کار بدان حد امکان تداوم دارد، که رهبر خود، موجبات تغییر روند انقلاب و باز تولید نظامی استبدادی را فراهم کند و حال آنکه تجارب بیشتری در حفظ این نظام استبدادی نسبت به نمونه پیشین خود دارد. آقای بنی صدر!

پرشش بنده در اینجا اینست که چگونه و به چه ابزاری می توان تمهیداتی اندیشید که راه را بر این "توانستن" نا صواب ببندد. به دیگر سخن ابزار سنجش این رهبر چیست و چگونه می توان این ابزار را در کل جامعه و در بین کل احاد یک ملت گسترش داد؟ جامعه تا کجا بایستی در روند یک انقلاب، به این رهبر اقتدا کند و شرایطی را که در آن گسست از رهبر لازم می آید چیست؟ از مجاهدت علی وار در راه حق ملول مشوید که گرچه بسیارند نادانان حیلت ساز اما یارانی دردمند این ظلم ناروا را که بر شما میروند شهادت خواهند داد.

پاسخ این پرسش، به تفصیل در کتاب رهبری در دموکراسی، داده شده است. بخشی از این کتاب، که کتاب سوم در باره دموکراسی است، در نشریه انقلاب اسلامیدر هجرت، انتشار یافته است. امیدوارم کتاب آماده انتشار شود و در اختیار همگان قرار گیرد. پاسخ کوتاه و شفاف به این پرسش می تواند این پاسخ باشد:

۳/۱ - اصل اینست که جمهور مردم استعداد رهبری خویش را فعال کنند و فرهنگ مشارکت در مسئولیت رهبری را بجویند و شایستگی برعهده گرفتن مسئولیت شرکت در اداره جامعه خود را بیابند.

تا آن زمان که مردم یک کشور به توان رهبری خود آگاه شوند و مسئولیت خویش را بشناسند و بدان قیام کنند، زمانی بس دراز، پیش رو است. در این زمان، اداره امور جامعه نیاز به تصدی دارد. بنا بر تجربه، بخشی از این زمان بسیار دراز گذشته ایست که در آن تجربه ها انجام گرفته اند. دو تجربه، مهمترین ها بوده اند:

● یکی تجربه مردم سالاری است. در این تجربه، اقلیت رهبری کننده جانشین جمهور مردم گشته و به انتخاب مردم بار رهبری را بردوش کشیده است تا در مرحله اول، مردم سالاری جریانی باز گشت ناپذیر بگردد و مردم فرهنگ مردم سالاری را بجویند و راه و رسم زندگی در آن را بیابند. در مرحله دوم، مردم می باید توان شرکت در رهبری را بجویند و در مدیریت جامعه خویش شرکت کنند. هر چند در این جامعه ها، نخبه گرایی و سرمایه سالاری و دیگر سالاریها روند شرکت مردم در رهبری را اگر نه متوقف، بسیار کند کرده اند.

● تجربه دوم، تجربه جامعه های استبداد زده، از جمله جامعه ایرانی است. در ایران، برغم سه نوبت جنبش همگانی، ایران همچنان در استبداد است. علت اینست که رهبران بجای آنکه استقرار مردم سالاری را مسئولیت خویش شناسند و مسئولیت سنگین مدیریت مردم سالار را برعهده بگیرند و مروج فرهنگ آزادی و مردم سالاری بگردند تا که مردم توان زندگی در نظام اجتماعی باز و مردم سالار را بیابند و بتدریج مسئولیتهای خویش را برعهده گیرند، به قدرت گرایش جسته و استبداد را بازسازی کرده اند.

چرا بازسازی استبداد میسر گشته است؟ از جمله به دلایل زیر:

۱ - ساخت استبدادی و وابسته دولت و ستون پایه های آن که پس از هر انقلاب می باید با ستون پایه هائی از آزادی و استقلال (= ولایت جمهور مردم) و حقوق انسان و حقوق ملی و حقوق طبیعت و جانداران و حقوق کشور بمثابة عضو جامعه جهانی، جانشین شوند. اما هر بار، نه تنها ستون پایه های دولت استبدادی وابسته برجا ماندند بلکه ستونهای نیمه ویران ترمیم و ستونهای جدید به آنها افزوده شدند (به سرمقاله شماره ۶۵۳ نشریه انقلاب اسلامی در هجرت، در مورد چگونگی باز سازی ستون پایه های قدرت در ایران مراجعه نمایید).

۲ - از آنجا که بازسازی استبداد وابسته، رهبری قدرت طلب را ناگزیر از مراجعه به قدرت خارجی می کند، به جای استقلال از قدرت خارجی، آن را در سیاست داخلی و خارجی محور می کند. و این محور کردن از عوامل بازسازی استبداد می شود. هرگاه مردمی که در جنبش شرکت می کنند پیشاپیش بدانند بدون مراجعه رهبری جدید به قدرت خارجی، استبداد را نمی توان بازساخت، می توانند مانع از رهبری جستن کسانی بگردند که قدرت را هدف می کنند. اما از بداقبالی، اغلب می پندارند ابتکار هم با قدرت خارجی است و این او است که خود را به رهبران جدید تحمیل می کند و ناگزیرشان می کند استبداد را باز سازی کنند.

۳ - این تصور نادرست ناشی از اعتیاد به اطاعت از قدرت است. و این اعتیاد از عوامل مهم باز سازی استبداد است. هرگاه ایرانیان بدانند تا وقتی زور در کله ها هست و به قدرت اصالت داده می شود، خطر بازسازی استبداد هست. اما وقتی به ترک این اعتیاد همت می گمارند، بازسازی استبداد وابسته را نا ممکن می کنند.

۴ - عدم وجود هسته ای از رهبران که آزادی را هدف بشناسند یا ضعیف بودن آن. فقدان رهبرانی که بتوانند در برابر سختیهای گذار از نظام استبدادی به نظام مردم سالار، استقامت کنند، از عوامل مهم باز سازی استبداد است. به تریبی که توضیح داده شد، دوران گذار بسا طولانی است و در این دوران، وجود جمعی از رهبران که بتوانند در همکاری بایکدیگر، به انتخاب مردم، رهبری را تا آماده شدن مردم برای شرکت در آن، تصدی کنند، بسا از مهمترین عوامل باز سازی استبداد بوده است. در سه جنبش همگانی ایرانیان، رهبران آزاده وجود داشته اند اما در جمع رهبران، اقلیتی را تشکیل می داده اند و عوامل نامساعد با استقرار مردم سالاری و مساعد با باز سازی استبداد، مانع از آن شده اند که آنها بتوانند مانع از باز سازی استبداد بدست رهبران جدید بگردند.

۵ - اندیشه راهنما که بیان آزادی یا ارائه نشده و اندیشه راهنما، این یا آن مرام قدرت بوده است و یا ارائه شده است اما پیش از آن که همگان آن را بپذیرند و تجربه کنند، استبداد بازسازی شده و بیان آزادی را سانسور کرده است.

۶ - بهای بایسته را به دو جریان آزاد، یکی جریان اندیشه و دیگری بیان اطلاعات ندادن، از عوامل بازسازی استبداد بوده است. بهانه اینست که استبدادیان سانسور می کنند. اما حقیقت اینست که هرگاه انسانها بدانند آگاه شدن حق هرکس و آگاه کردن عمل به این حق و در همان حال دفاع از حق همه انسانها است و بدین حق عمل کنند، سانسور ناممکن می شود و بدون سانسور، باز سازی استبداد نزدیک به محال می گردد.

۷ - اگر مردم برای شرکت نکردن در رهبری، عذری داشته باشند، برای استقامت نکردن در حمایت از رهبرانی که آزادی و استقلال و استقرار حقوق انسان و حقوق ملی را هدف می کنند، عذری ندارند. وقتی مردم استقامت بایسته را نمی کنند، بارسنگین استقامت نیز بر دوش آنها می افتد که استقلال و آزادی و... را هدف می کنند. هرگاه در جریان استقامت، هسته بتواند استعدادهای جدیدی را جذب کند و بزرگ شدن هسته رهبری کننده جامعه را از اداره مردم سالار کشور مطمئن کند، به جنبش برخواهند خواست. جنبشی که این بار می باید به استقرار دولت مردم سالار و تحول بنیادی نظام اجتماعی از نیمه باز به باز و تحول پذیر بیانجامد.

توجه به بزرگی مسئولیت و تلاش پیش رو، ایرانیان داوطلب شرکت در رهبری را از این واقعیت آگاه می کند، این زمان بیشتر از هر زمان دیگر نیاز به پهلوانان دارد. آنها که زندگی در استقلال و آزادی را برگزیده اند، می دانند شیرین ترین زندگی را برگزیده اند. می دانند مردم کشور را می باید به قیام به مسئولیت و شرکت در رهبری بخوانند. می دانند که بهر اندازه در گشودن چشم انداز زندگی در استقلال و آزادی، موفق تر بگردند، به مردم در چیره شدن بر ترسها، بر تردیدها، بر بی تفاوتی کارپذیرانه و بر کز کردگی بیشتر یاری می رسانند. می دانند که استقامت آنها زمان برخاستن جمهور مردم را به جنبش، کوتاه و استقامت آنها را در کوشش برای بنای دولت مردم سالار و جامعه باز و تحول پذیر بیشتر می کند.